

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث در این بود که آیا بر اساس روایات تقیه می‌توان گفت که تا قبل از ظهور حضرت حجت علیه السلام باید تقیه کرد و قیام در مقابل حکومت طاغوت جایز نیست؟ در نتیجه در زمان غیبت تشکیل حکومت اسلامی جایز نباشد؟ آیا این روایات تقیه دال بر این مدعا هست یا خیر؟ ما روایات را که مرحوم صاحب وسائل قدس سره در جلد 16 ابواب الامر و النهی آورده در باب 24 خواندیم.

چنانکه اشاره شد نگاهی که نوع و بلکه همه فقها به تقیه دارند این است که تقیه یک عنوان ثانوی فی بعض الاوقات یا فی بعض الامور است. شارع تقیه را اهرمی در بعضی از موارد قرار داده است. مخصوصاً که در اثر همین نگاه محدودی که وجود داشته، خود علمای اهل سنت هم همین را اشتباه فهمیدند و گاهی اوقات مثل آلوسی در تفسیرشان تعبیر کردند که تقیه یک نوع نفاق است که شیعه به آن قائل است. ما عرض کردیم هم از آیات قرآن و هم از روایات استفاده می‌شود که تقیه یک معنای وسیعی دارد. اصلاً تقیه با دین زائیده شده است. وقتی می‌گوید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» [1] یا «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» [2] تقیه را به ایمان گره زده است. یعنی اگر کسی در دینش، تقیه نکند؛ دین ندارد.

گستره مصداقی تقیه

فقیهان شیعه می‌گویند در جایی که فرد باید تقیه خوفی بکند ولی نکرد و کشته شد، نمی‌شود ملتزم شد که این آدم لا ایمان له و لا دین له. معلوم می‌شود تقیه یک معنای وسیع‌تری دارد. اینکه امام علیه السلام می‌فرماید: «مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ» [3] در روی زمین چیزی محبوب‌تر از تقیه در نزد من نیست. یا می‌فرماید: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبَاءِ قُلْتُ وَمَا الْخَبَاءُ قَالَ التَّقِيَّةُ» [4] که خداوند تقیه را یکی از مصادیق عبادت قرار می‌دهد. و یا در حدیث هفدهم وسائل الشیعه که می‌فرماید: «لَقَدْ أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالتَّقِيَّةِ» [5] وقتی خداوند می‌خواست پیامبر خودش را به مرحله بالای اخلاق - یعنی خُلُقِ عظیم - برساند، تقیه را به او یاد داد. لذا می‌فرماید که یکی از مصادیق تقیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [6] است. یا در ادامه روایت دارد که: «يَا سُفْيَانُ مَنْ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِ اللَّهِ فَقَدْ تَسَنَّمَ الذُّرَّةَ الْعُلْيَا مِنَ الْقُرْآنِ» [7]، کسی که در دین خدا تقیه را به کار ببرد، آن درجه بالای از قرآن را چنگ زده و به آن رسیده است. اساساً عزت مؤمن در حفظ و مراقبت از زبانش است؛ «وَإِنَّ عِزَّ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ» [8] یا این تعبیری که «التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ» [9] یعنی خدا و خلق خدا تُرْسُ الله است.

همچنین آیات سوره مبارکه کهف که در مورد ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج است؛ خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا» به ذوالقرنین گفتند که ما هزینه سد را می‌دهیم و تو یک سد بین ما و یاجوج و ماجوج درست کن. می‌فرماید: «قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا». قرار شد ذوالقرنین یک سد محکمی را بین دو کوه بسازد. به آن‌ها گفت: «آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ» قطعات بزرگ و محکم آهن را برای من بیاورید. «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ» این آهن‌ها را بین دو کوه قرار داد. «قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا» دستور داد اطراف آن را آتش روشن کردند. «قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا» فرمود: یک مس گداخته هم بیاورید که روی

این آهن‌ها بریزم. در نتیجه بنای خیلی محکمی شد. «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ» در نتیجه یاجوج و ماجوج نه می‌توانستند از این بالا بروند؛ «وَمَا اسْطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» و نه می‌توانستند یک سوراخ و درزی روی آن قرار بدهند. آیه از زبان ذو القرنین می‌گوید: «قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» این رحمت خداست وقتی هم که قیامت بیاید خدا این را منهدم می‌کند. پیرامون این مسأله در میان سی و شش روایت تقیه که جلسه قبل مطرح شد، یک روایت این بود که این کار را برای حفظ یک قومی کرد. اینکه ذوالقرنین یک سدی را برای حفظ این مردم درست کرد تا از شر یاجوج و ماجوج خلاص شوند، خودش مصداق تقیه است. زیرا این عمل برای حفظ یک جامعه‌ای صورت گرفته است. ما در بحث گذشته گفتیم تقیه برای حفظ دین در درجه اول است و برای حفظ جامعه در درجه دوم است، برای حفظ شخص در درجه سوم است. یعنی نجات و حفظ جان یک نفر، از مصادیق کوچک تقیه است.

در روایت دوم از روایات تقیه که مرتبط با ذوالقرنین است، آمده: «سَأَلْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ «أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا؟» - قَالَ: التَّقِيَّةُ. فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْطَاعُوا لَهُ نَقْبًا». در روایت دیگر دارد که «إِذَا عَمِلْتَ بِالتَّقِيَّةِ لَمْ يَقْدِرُوا لَكَ عَلَى حِيلَةٍ» [10] وقتی تو به تقیه عمل کنی قدرت بر حيله نخواهند داشت.

جلسه گذشته اشاره شد که توریه از مصادیق تقیه است. قسم دروغ در جایی که نجات جان یک انسان در میان باشد، از مصادیق تقیه است. برای حفظ نظام اسلامی از این تقیه می‌توان در مراودات و قراردادهای بین‌المللی استفاده کرد. می‌فرماید: «وَهُوَ الْحِصْنُ الْحَصِينُ وَ صَارَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ سَدًّا لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُ نَقْبًا».

در روایت دیگر - که البته مرسله است در تفسیر - «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» می‌فرماید: «رَفَعَ التَّقِيَّةَ عِنْدَ الْكُشْفِ فَأَنْتَقَمَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ» [11] در اینجا فاعل «رَفَعَ» خدای تبارک و تعالی است. «وَعْدُ رَبِّي» قیامت یا یوم الکشف است. روزی که همه چیز مکشوف و روشن می‌شود، آنجا تقیه برداشته می‌شود و از دشمنان خداوند انتقام گرفته می‌شود.

فلسفه تشریع تقیه

تعبیر «إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ» [12] نه دهم دین در تقیه است. یعنی تقیه آن قدر عنوان جامعی دارد که نه دهم دین را شامل می‌شود. خود دین از اسرار خداست و باید همیشه حفظ شود، برای حفظ دین هر کاری لازم است انسان باید انجام بدهد حتی جانش را هم برای این دین بدهد. حتی خود جهاد تحت همین عنوان می‌آید؛ دفاع تحت همین عنوان می‌آید؛ ما نباید ابای از این مسأله و ادعا داشته باشیم. در نتیجه گاهی برای حفظ دین باید جهاد کرد و گاهی برای آن باید دفاع کرد و گاهی نیز باید سکوت کرد.

در روایت معتبر، کسی خدمت امام هشتم علیه السلام عرض کرد که بعضی‌ها از پدر شما نقل می‌کنند که پدران غنا را حرام نکرده، غنا حرام است یا حرام نیست؟ امام علیه السلام فرمود: «إِذَا مَيَّزَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ» [13] اگر خدای متعال حق و باطل را از یکدیگر جدا نماید، غنا در طرف حق قرار می‌گیرد یا باطل؟ در قرآن غنا را از مصادیق «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» [14] قرار داده است. آنچه موجب جدایی از سبیل الله شود، از مصادیق باطل خواهد بود. غنا به خودی خود موضوع برای حرمت نیست بلکه آنچه موضوع برای حرمت است «لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» می‌باشد که یکی از مصادیق باطل است. اینکه چرا امام چنین پاسخی را فرمودند، حاکی از تقیه‌ی امام در مقام جواب است. بنابراین گستره تقیه بسیار وسیع است.

اضطرار و تقیه

دین ما دین مبتنی بر ملاک است. هیچ عمل محرمی نیست، مگر اینکه خداوند متعال در فرض اضطرار آن را حلال نموده است. در روایت هم داریم که «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ» [15] یعنی اگر اکل میته جایز شده است، به جهت تقیه است.

خود قاعده اضطرار از مصادیق تقیه است. می‌گوید: «التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يُضْطَرُّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ» هر چیزی که انسان اضطرار پیدا کرد، تقیه جاری می‌شود. یعنی به ملاک "تقیه" یک حرامی حلال می‌شود، و به ملاک التقیه عمل حرام، حلال می‌شود. تقیه عنوانی اقواتر از عنوان حرمت است. خوردن اکل میته حرام است حال که خوردنش حرام است اگر کسی اضطرار به خوردن پیدا کند، در اینجا حرمت خوردن به جهت اضطرار برطرف شده و مصداق «رُفِعَ ... مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ» خواهد بود.

ممکن است کسی این سؤال را مطرح نماید که به چه ملاکی به مجرد اضطرار یک حرامی حلال بشود؛ اگر این میته هزاران قبح دارد ولو این آدم در حال مرگ است، نباید استفاده کند؛ بسیاری از رُخَص الهی تقیه است، یعنی شارع اگر یک رخصت‌هایی داده، مثلاً گاهی یک فعلی تمام الملاک وجوب را دارد اما شارع واجب نکرده و گفته مستحب است یا حتی گفته مباح است. ممکن است یک فعلی تمام الملاک را هم داشته باشد، اما تقیه این کار را کرده است. در واقع شارع ملاحظه کرده که اگر همه چیز را بخواهد یا واجب کند یا حرام کند، این برای بشر مشکل به وجود می‌آید.

تقریر محل نزاع در روایات تقیه

محل نزاع این است که بعضی الفقهاء فتوا دادند به اینکه در زمان غیبت لأجل التقیه قیام در مقابل طاغوت جایز نیست. صاحب وسائل باب وجوب التقیه مع الخوف إلى خروج صاحب الزمان، یعنی در زمان غیبت وقتی می‌دانی اگر قیام کنی کشته می‌شوی یا می‌دانی اگر قیام کنی زندان می‌شوی، اگر قیام کنی یک ضرری به تو وارد می‌شود، خوف از ضرر داری، واجب است تقیه کنی یعنی سکوت کن و 36 روایت آورده که بر اساس این روایات گفته‌اند پس در زمان غیبت قیام در مقابل ظالم جایز نیست در مقابل ظالم نمی‌توانید قیام کنید. زیرا تقیه بر ما واجب است و یکی از مصادیق تقیه، قیام بر علیه حاکم جور است.

دیدگاه مختار

ما می‌گوئیم شما اول بیائید تقیه را معنا کنید و بعد ببینیم سر چه کسی را باید بتراشیم؟ تقیه یعنی چه؟ انصافش این است که در فقه الحدیث این روایات دقت نشده! وقتی می‌خواهم تقیه را معنا کنیم، می‌بینیم این تقیه یک معنای وسیعی در دین دارد. در حدیث ششم از روایات باب 25، این عبارت را دارد که «كُلُّ شَيْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَّةِ مِمَّا لَا يُؤْدِي إِلَى الْفُسَادِ فِي الدِّينِ» [16] یعنی اصلاً تقیه‌ای که موجب فساد در دین باشد چه در مقابل ظالم و چه در مقابل کافر و چه در مقابل اهل سنت، این خصوصیتی ندارد! ملاک این است که اگر ما در مقابل اهل سنت یک نوع تقیه‌ای را باید انجام بدهیم محدود است به اینکه منجر به فساد در دین نشود. ما همه‌ی عرض‌مان این است که آیا این استثنای از مباحث تقیه است؟ یعنی شارع می‌گوید تقیه جایز است إلا جایی که موجب فساد در دین می‌شود؛ یا تخصصاً تقیه این مورد را شامل نمی‌شود؛ طبق معنایی که ما از تقیه بیان داشتیم، تقیه برای حفظ دین تشریع شده است. حفظ دین مصداق اعلاى تقیه است. تقیه برای حفظ جامعه و حفظ نفس تشریع شده است. درباره حفظ النفس روایت می‌فرماید: «إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدِّمَاءُ». [17] در همین روایات تقیه داریم که: «فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ» یعنی اگر تقیه باید کسی را بکشم، اینجا دیگر تقیه معنا ندارد که بگویم من تقیه کسی را کستم. بلکه یک وقت انسان شخصی را برای حفظ دین می‌کشد در این صورت از جهت حفظ دین، این قتل جایز است. ولی وقتی مسئله شخصی شد، یک کسی بگوید من رفتم فلانی را به جهت تقیه کستم، این بحث مورد اختلاف است. در اکراه بر قتل، مشهور معتقدند که اینجا از ادله اکراه خارج است؛ یعنی اگر به کسی گفتند تو یا فلانی را بکش یا خودت یا زن و بچه‌ات را می‌کشیم، 99 درصد فقها می‌گویند اینجا «رُفِعَ ... مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ» جریان ندارد. آقای خوئی قدس سره می‌فرماید جریان دارد. [18] این از فتاویٰ منحصر به فرد ایشان است. مابه صورت کلی بحث می‌کنیم؛ حتی اکراه را هم به یک بیانی باید در ذیل این تقیه مطرح کنیم.

ما می‌گوئیم ادله‌ی تقیه می‌گوید شرعت لحفظ الدین، وقتی می‌گوید مما لا يؤدي إلى الفساد في الدين، مشخص می‌شود که تقیه برای حفظ دین است. در نتیجه اگر آنجایی که کسی بگوید من سکوت می‌کنم ولو دینم از بین برود و به ادله تقیه هم بخواهد تمسک کند، اشتباه است. اینکه امام رضوان الله تعالی علیه در فیضیه در آن روز معروف فریاد زد که اسلام رفت، می‌خواست ذهن خیلی از فقها را روشن کند که دین به جهت سکوت ما از بین می‌رود. بلکه اگر سکوت منجر به حفظ دین بشود واجب است.

یک جاهایی سکوت موجب حفظ دین است؛ در اینجا سکوت به خاطر تقیه واجب است. یک جاهایی سکوت موجب از بین رفتن دین است؛ اینجا سکوت به جهت تقیه حرام است. اشاره شد که تقیه دارای احکام پنج‌گانه است. اگر یک تقیه‌ای منجر به از بین رفتن دین شد، این تقیه حرام می‌شود. بنابراین این عنوانی که صاحب وسائل با عنوان باب وجوب التقیه آورده است را باید خیلی تعلیقه زد. مثلاً این عنوان را بیاوریم که وجوب التقیه در جایی که موجب حفظ دین است، اما در جایی که موجب از بین رفتن دین است، تقیه حرام است.

پس فرض کنیم این روایت «مِمَّا لَا يُؤَدِّي إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ» [19] یا «إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدِّمُّ» را نداشتیم، گفتیم معنای وسیعی که از تقیه به دست می‌آوریم لحفظ الدین است، لحفظ النظام است، لحفظ النفس است. ما باشیم و این معنا می‌گوئیم «فَإِذَا بَلَغَ الدِّمَّ فَلَا تَقِيَّةَ» اما خود این روایات مؤید بر دیدگاه ما می‌باشند. بر اساس دیدگاه تحقیق این روایات، مخصص جواز تقیه نیست و تخصصاً از جواز تقیه خارج است.

آنچه که خیلی محکم از آن نتیجه می‌گیریم این است که تقیه همه مواردش عنوان ثانوی نیست؛ برخی مواردش عنوان ثانوی می‌شود. اینکه بگوئیم همه موارد تقیه از عناوین ثانویه است، سخنی ناصواب است. اصلاً تقیه به عنوان اولی برای حفظ دین لازم است و ما حتی می‌گوئیم جهاد و دفاع تقیه واجب است. قیام در مقابل طاغوت، تشکیل حکومت در مقابل طاغوت برای حفظ دین است، برای استقرار دین است و همه اینها به عنوان اولی واجب می‌شود. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 10، ص 131.
- [2] همان، ج 16، ص 204.
- [3] همان، ص 206.
- [4] همان، ص 207.
- [5] همان، ص 208.
- [6] فصلت، 35.
- [7] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16، ص 208.
- [8] همان ص 208.
- [9] همان، ص 207.
- [10] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ص 213.
- [11] همان.
- [12] همان، ص 204.
- [13] همان، ج 17، ص 306.
- [14] لقمان/ 6.
- [15] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16، ص 214.
- [16] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16، ص 216.
- [17] محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج 72 ؛ ص 399
- [18] . سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج 14، ص 48.
- [19] شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج 16، ص 216.